

پیشگفتار

امروزه، هرکس با اطلاعات، محتوا، و متن سروکار دارد، نیازمند ابزاری علمی است تا به کمک آن رویکردی تحلیلی به پیام‌های مخابره شده، اطلاعات انتقالی، محتوا یا متن داشته باشد. ممکن است این سؤال پرسیده شود که چه چیزی این احساس نیاز را به وجود می‌آورد یا سبب تشدید آن می‌شود؟ در پاسخ باید گفت که هر متن یا هر پیامی که ارسال می‌شود دانسته‌های فراوانی در خود نهفته دارد و به همین دلیل، باید با آن به‌عنوان موضوعی شناختی برخورد کرد. معناشناسی، به‌گونه‌ای که مورد نظر کتاب حاضر است، در پی کشف چگونگی سازماندهی این دانسته‌ها و بررسی تأثیر معنایی آنها در گیرنده/خواننده/یا شنونده است. در واقع، باید دانست که معنا در کجا و چگونه تولید و سپس بازتولید، تفسیر، و فهمیده می‌شود. بنابراین، مسئله محوری معناست و آنچه مستقیم یا غیرمستقیم با آن پیوند دارد. با این همه، می‌توان به این نکته اعتراف کرد که هیچ علمی نمی‌تواند ادعای کشف همه دانسته‌های نهفته در متن را داشته باشد؛ چون متن، هرچند ساده، نکاتی با خود دارد که در تاریخخانه آن زندانی می‌ماند و دستیابی به آنها ناممکن است. یکی دیگر از اهداف معناشناسی روشمند کردن مطالعه و بررسی متون یا گفتار است. به دیگر سخن، معناشناسی در پی معرفی راه‌هایی

است که با آن بتوان هر نوع متن یا هر پیامی، اعم از مکتوب یا غیر مکتوب، را مطالعه و بررسی کرد.

پس، معناشناسی (دست‌کم براساس نظرگاهی که در اروپا و به‌ویژه در فرانسه متداول است) کلیدی برای گشایش درهای متن یا پیامی است که ردوبدل می‌شود. اما، چرا معناشناسی کار خود را با تکیه بر متن، گفتار، یا پیامی که ارسال می‌گردد آغاز می‌کند؟ همان‌طور که اشاره شد، معناشناسی علم نظریه‌ها نیست، بلکه ابزار تجزیه و تحلیل است. در واقع، آنجا که زبان‌شناسی در دستیابی به معنا به بن‌بست می‌رسد، معناشناسی وارد میدان می‌شود، اما نه به‌صورت توصیفی، بلکه به شکل کاربردی.

از دیدگاه معناشناسی، اطلاعات و معنا مجموعه‌ای منسجم، و کار معناشناس کشف این انسجام و بررسی آن است. بدون تردید، چنین کشفی ممکن نیست، مگر آنکه توجه خود را بر مطالعه فرایندی متمرکز کنیم که در آن حیات یا موجودیت اطلاعات یا معنا رقم می‌خورد. این فرایند همان عمل گفتمانی است که در هر فرایند ارتباطی رودررو و حاضر یا غیرمستقیم و غایب میان عناصر و سازه‌های ارتباطی یعنی متن، بافت و فهمندگان - خواه تولیدکننده، خواه بازتولیدکننده، یا خوانش‌گر متن - به وقوع می‌پیوندد. بر این اساس، مرجع معنایی اطلاعات را نه در پایان فرایند گفتمان، بلکه در جای جای و لحظه لحظه آن، که با خود نشان‌عامل گفتمانی را دارد، باید جست. اعتقاد به عامل گفتمانی به عنوان مرجع معنایی یعنی اعتقاد به وجودی زنده و حساس که می‌تواند در فرایند گفتمان تحت تأثیر زیبایی‌ها، هیجان‌ها، عواطف، دانسته‌ها، و همچنین احساس حضور دنیا یا دیگران در مقابل خود، به فعالیت گفتمانی پردازد.

تفاوت چشمگیری که بین زبان‌شناسی (با نگرش سنتی) و معناشناسی به شیوه امروزی (سمیوتیک و نه سمانتیک) وجود دارد از اینجا ناشی می‌شود که

معناشناسی در تجزیه و تحلیل معنا، متن را مجموعه‌ای منسجم و معنادار می‌داند، در حالی که زبان‌شناسی سنتی از جمله فراتر نمی‌رود. در واقع، زبان‌شناسی تنها به مطالعه مقوله‌ای نشانه‌ای (خطی و زمانی) که بر تقدم و تأخر تأکید دارد محدود می‌شود، در صورتی که در متون تصویری یا دیداری ما با پدیده همزمانی و همزیستی مواجه هستیم. آنچه معناشناسی بیش از هر چیز به آن می‌پردازد، مطالعه و بررسی تمام وقایعی است که در ژرف‌ساخت نشانه‌ها یا میان آنها می‌گذرد. معناشناسی در پی کشف معنا در جایی است که بنیان‌های ارتباط متقابل و تنگاتنگ نشانه‌ها با یکدیگر، در آن شکل می‌گیرد. از این دیدگاه، تجزیه و تحلیل معناشناختی متون بر این اصل استوار است که متن محل تجمع نشانه‌ها نیست، بلکه محل شکل‌گیری فرایندی معنایی است که مسئولیت اصلی تولید آن برعهده رابطه‌ای گفتمانی است. به همین دلیل است که نظریه‌های معناشناسی، متن و اطلاعاتی را که تولید می‌شود یا پیامی را که ارسال می‌گردد "مجموعه‌ای معنادار" می‌داند که می‌توان به مطالعه و درک آن پرداخت. راهی که معناشناسی برای دستیابی هرچه بهتر به چنین مجموعه‌های معناداری پیشنهاد می‌کند این است که برای اطلاعاتی که تولید می‌شود، ابعاد یا سطوح گوناگونی در نظر بگیریم که منتج از نوعی عملیات برش باشد. این سطوح، ساختارهای مختلفی هستند که در متن با آن مواجه می‌شویم: ساختار عاملی^۱، ساختار ارزشی^۲، ساختار نمودی^۳، ساختار تحولی^۴، ساختار صوری^۵، ساختار ضمنی^۶، ساختار

-
1. Structure actantielle
 2. Structure axiologique
 3. Structure aspectuelle
 4. Structure narrative
 5. Structure figurative
 6. Structure thematique

ادراکی^۱، و مانند آنها. بدیهی است که از مجموعه این ساختارهاست که انسجام معنایی حاصل می‌شود.

در هر حال، آنچه امروز معناشناسی در پی آن است و تا حدود زیادی به آن دست یافته گذر از ساختارگرایی سخت و خشک به روش‌شناسی منعطف و ملایم، ولی پویاست. چه کسی می‌تواند این نکته را انکار کند که معناشناسی نیز مانند همه علوم انسانی دیگر با انسان به عنوان عامل کلامی درون متنی یا برون متنی، سروکار دارد و در هر مطالعه‌ای که پای انسان در میان باشد "صوری‌سازی" خشک و نامنعطف کاری عبث است.

یکی دیگر از پرسش‌هایی که در اینجا باید به آن پاسخ گفت این است که آنچه ما معنا می‌خوانیم چیست؟ در واقع، معنا چیزی نیست جز جریانی جهت‌دار. منظور از جهت‌دار بودن معنا این نیست که هر پدیده معنایی مرجعی دارد و معنا فرایندی در حال نیل به این مرجع است؛ بلکه حرکت به سوی مرجع یکی از جهت‌های ممکن است که می‌توان برای معنا در نظر گرفت. معنا ممکن است در جهت ناپود کردن خود نیز حرکت کند و این یعنی هیچ مرجعی برای معنا قائل نشدن. از سوی دیگر، ممکن است معنا فقط در جهت دستیابی به نوعی انسجام معنایی پیش رود که در این حالت ما معنایی را حس می‌کنیم. گاه نیز پدیده‌ای معنا دار در پی بازیابی شکلی خاص و شناخته شده است که می‌توان چنین وضعی را به بازیابی معنایی تعبیر کرد. در هر صورت، معنا وجودی است شکل نیافته که معناشناس با شکل دادن و نظم بخشیدن به آن سعی می‌کند آن را قابل درک کند. بدیهی است که شکل‌دهی به معنا هنگام بررسی پیام‌های مخابره شده یا اطلاعات تولید شده صورت می‌گیرد؛ و این هر دو نوعی فعالیت گفتمانی

1. Structure perceptive

زنده است؛ زنده به این معنا که، گفتمانی که ما با آن سروکار داریم گفتمان "در حال تولید"، یعنی گفتمانی است که موجب حضور می شود؛ حضور بشری. بنابراین، پیامها را می توان دارای دو خاصیت مهم دانست: اول همان خاصیت کلیشه‌ای که ما را وا می دارد به جست‌وجوی تولیدات قالبی و قراردادی آن پردازیم و دوم، خاصیت حضور در حین تولید است. در حالت دوم، در تجزیه و تحلیل پیام‌های تولید شده با حضوری بشری و زنده مواجه‌ایم که گویا در همان لحظه و در زیر نگاه ما شکل می‌گیرد و این همان چیزی است که "گفتمان در حال تولید" نامیده می‌شود. چنین گفتمانی پویا و زاینده و به‌طور مداوم در پی خلق صورت‌هایی جدید است.

و اما برای پاسخ به پرسش درباره نام کتاب: جست‌وجوی معنا با جست‌وجوی امکانات تحقق معنا پیوستگی دارد. این امر ضرورت پرسش درباره ماهیت معنا را برای آزمایش اعتبار آن در خود دارد. نمی‌دانیم که آیا باید مفهوم معنا را رها کنیم، یعنی معنا را بی‌معنا بدانیم؟ از آنجا که نمی‌خواهیم معنا را به هر قیمتی، به قیمت از دست دادن معنا پیدا کنیم، پس تلاش خواهیم کرد مبارزه‌ای برای جست‌وجوی معنا بر مبنای راهبرد شناخت معنا آغاز کنیم.

در اینجا لازم می‌دانم از دکتر نورالله مرادی که متن را مطالعه و برخی خطاها را گوشزد کردند سپاسگزاری کنم. در پایان چیزی باقی نمی‌ماند جز همان جمله مرسوم که مسئولیت همه خطاها برعهده من است.